

72 روز وحشت!

نوشتۀ: انجنیر محمد نذیر (علی) تنویر، هالند 24 نوامبر 2013

به مناسبت حوادث هولناک کشور پس از آغاز تجاوز امریکا 7 اکتوبر تا سقوط رژیم طالبان 17 دیسامبر 2001

وحشتی که دوازده سال قبل از هفتم اکتوبر تا هفدهم دیسامبر مجاز دانسته شده و با دستهای باز در برابر چشمان جهانیان انجام می یافت.

مجازیکه در آن هر نوع ظلم و وحشت شکل یافت و محدوده های بشری و حتی حیوانی را از هم گسیختن. گسیختن محدوده ها در پوشش غیر رسمی بودن آن، از برای توجیه اذهان عامه! اما بطور رسمی در قالب حاملان و حامیان دموکراسی تاکنون به نوع تروریزم دولتی ادامه دارد.

بلی 72!

عاشورای حسینی را 72 شهید باشد اما عاشورای طالبی را 72 "روز" عاشورا باشد. هر دو را با خدعه و نیرنگ به کشتارگاه "دشت کربلا" و "دشت لیلی" کشتاندند. به یقین که تاریخ کشور ما بخصوص درین چهار دهه ی اخیر، شاهد شهدای بی شماری بوده است اما نه چنین شهدا! پانزده هزار مردان رشید و چیز فهم که اکثریت شان را جوانان تشکیل می داد. جوانانی که به آن بینش دینی رسیده بودند که تمامی آسایش های دنیوی را رها کرده به تجارتی آغاز نمودند که رهنمایی، خالق اش را در پی داشتند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿١٠﴾ الصَّف

{ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات می دهد؟}

آنها را عشق به معبود و فهم عمیق از وحی الهی به این تجارت کشانیده بود تا از دورترین جاها، خود را به این سرزمین برسانند و "اسماعیل گونه" در "منی" در انتظار قربانی بمانند. کشور ما و "امت اسلامی" کمتر حادثی را سراغ دارند که به این حجم- جوانان پاک طینت و نازنین را از دست داده باشد.

چه بد حادثی!

از محاصره خونین قندز گویم، از قلعه زینی گویم، از دشت لیلی گویم، از قلعه جنگی گویم، از... از چه گویم؟ مگر وجدان های خاموش را بعد ازین دوازده سال عیش و راحت طللی چه شده است که بیدار نمی شوند؟ آیا ترس "دجال" در ما چنین ترس و زبونی ایجاد کرده و یا نقل حرام خوری اش- که حتی یادی از آن نمی نمایم؟ اگر قلب های سیاه- مهر سکوت بر دهان زده اند پس قلب های با ایمان را چه شده است؟ آیا فراموش شده که خاموشی در برابر ظلم و بی عدالتی- قرار گرفتن در صف ستمگران است؟ حیف و صد حیف بر ما!

چه نازنین مردان با صفا و چه پاک طینت جوانانی را که در چهره های شان اثر سجود نمایان بود از دست دادیم!

سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ... (الفتح: 29)

{نشانه آنها در چهره هایشان از اثر سجود نمایان است...}

آنها کسانی نبودند که به این ساده گی به اسارت روند و به شهادت رسند! از ایمان پاک و مردانگی شان سوء استفاده بردند!

چه بد سوء استفاده ای!

با خدعه و نیرنگ و با بدترین "شکل نامردی" آنها را به دام خویش کشانده و اسیر ساختند. با کشتار این جوانان نازنین و رشید- دیگر باید آسمان بر سر ما پاره پاره می شد و می ریخت!

... لَوْ تَرَىٰ أُولَٰئِكَ لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٢٥﴾ (الفتح: 25)

{اگر [کافران و مؤمنان] از هم متمایز می شدند، قطعاً از میان آنان کافران را به عذاب دردناکی معذب می داشتیم}

آسمان بر ما نه ریخت اما رحمت الهی از آسمان ما رخت بست!

رخت بست زیرا خود بر آن نعمت کفران کرده و نجات خویش را در گروهی حضور بیگانگان دانسته و بر استقبال شان شتافتیم!

بلی! رحمت الهی از آسمان ما رخت بست و این بار نیروهای شر و فساد با دست باز و از طریق حاکمیت نظام بر ما مسلط گشتند.

بلی! این جاست که انسان در کوره های سخت الهی به آزمایش کشانیده شده تا یکی را، رفعت در درجات تقوی نایل آید و آن دیگری را، رفعت در ظاهر ساختن نیات. زیرا اولی را "نیت و عمل" یکسان بُود و دومی را تضاد در آن پنهان بُود.

(ادامه این بحث در آخرین روز قیام اسیران قلعه جنگی بخوانید)